

می‌فروختند، و پول آن را برای خود نگاه می‌داشتند. مالیاتهای دیگری که به نام دفاع از کشور، می‌گرفتند، فرصت دیگری برای ایراد فشار به مردم بود. در چنین شرایطی دزدان دریایی از ضعف حکومت استفاده می‌کردند و نه تنها کشتیهای تجاری بلکه مردم ساکن سواحل را نیز غارت می‌کردند. بسیاری از ساکنان روستاها و دهقانان آزاد در نتیجه فشار مستمر مأمورین مالیاتی، مزارع خود را ترک گفته راهی شهرها می‌شدند و این وضع به تباهی اقتصاد مملکت و ضعف عمومی دولت منتهی گردید.^۱

در جریان وقایع تاریخی قرن سیزدهم بعد، روز بروز، امپراتوری بیزانس به شکست فطمی نزدیک می‌شد و ترکان عثمانی که مردمی جنگجو و سرزنده بودند با غارت و تجاوز به مناطق مختلف امپراتوری بیزانس، موقعیت خود را محکم می‌کردند؛ ولی چنانکه در جلد دوم یادآور شدیم، حمله تیمورلنگ و شکستی که از این رهگذر به ترکان وارد آمد، پیشرفت سربازان عثمانی را مدت نیم قرن به عقب انداخت. با جلوس سلطان محمد دوم در سال ۱۴۵۱، براریکه سلطنت، مقدمات سقوط قسطنطنیه و زوال قطعی امپراتوری بیزانس فراهم گردید.^۲ دولت عثمانی از ۱۴۵۳ تا ۱۶۹۹ دوام یافت و مانند دیگر کشورهای متجاوز، از راه جنگ و خونریزی، شبه جزیره بالکان و قسمتی از اروپای مرکزی را به حیطه نفوذ خود افزود؛ ولی ترکان عثمانی بعزت جمود مذهبی و فکری و دوام حکومتهای استبدادی، هیچ قدمی در راه سعادت خود و ملل تابع امپراتوری برنداشتند. زندگی مردم در زیر سیطره نامحدود سلطان و وزراء و عمال آنها اداره می‌شد. اخلاق سلطان و طرز فکر او برحسب اینکه تحت نظر چه کسانی تربیت شده باشد فرق می‌کرد. وزیران بر شورای دولت ریاست داشتند، و اگر مورد اعتماد سلطان قرار می‌گرفتند می‌توانستند در مسائل سیاسی تصمیمات مهمی اتخاذ کنند. مأموران مالی از نظر تماسی که با مردم داشتند در دستگاه دیوانی موقعیت ممتازی کسب کرده بودند. اخذ جزیه از مسیحیان و دریافت یک عشر تمامی محصول و کلیه مالیاتهایی که در حکومت بیزانس از تجار و دیگر طبقات اجتماعی می‌گرفتند به عهده آنان بود.

غیر از دیوانخانه یا دارالانشاء که زیر نظر مستقیم سلطان اداره می‌شد، حکام شرع که مسائل قضائی و شرعی را حل و تصفیه می‌کردند، موقعیت ممتازی داشتند. یک ثلث اراضی دولتی بعنوان خالصه دیا موقوفه، زیر نظر آنان، و حمایت از مساجد و مؤسسات خیریه یا تربیتی و حتی کاروانسراها و حمامهای عمومی با آنان بود. به این ترتیب، علما و مفتیان موقعیت اجتماعی و سیاسی ممتازی داشتند و مفتی اسلامبول بعد از وزیر اعظم از مهمترین سزایای سیاسی و اجتماعی برخوردار بود. و شیخ الاسلامها و مفتیان متنفذ بر قدرت مطلقه سلطان نیز نظارت می‌کردند و می‌توانستند سلطان را به نام تخطی از قوانین شرع، محکوم کنند.

قدرت نامحدود مفتیان سبب گردید که عناصر ترقیخواه عثمانی در قرن شانزدهم و هفدهم، نتوانند دوشادوش ملل غرب، در راه تغییر قوانین و نظامات اجتماعی و اقتصادی

۱ همان، ص ۳۳۵-۳۳۴ (به اختصار).

۲ رک: تاریخ اجتماعی ایران، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۰.

قدسی بجلو بردارند مفتیان مسلمان‌نما با هرگونه تحول و تغییری مخالف بودند و بهمین علت، ترکان عثمانی تا قرن هجدهم، با قوانین جامد و منحن قرون وسطایی، به حیات خود ادامه می‌دادند و بعلت عدم تحرک و انعطاف‌ناپذیری، از جوامع غرب عقب ماندند. عثمانیها با آنکه منطقه وسیعی را از راه جنگ به‌حیطه قدرت خود افزوده بودند، کلیه ناسلمانان را یونانی و اجنبی تلقی می‌کردند و به‌آنان امکان همکاری و شرکت در خدمات اجتماعی نمی‌دادند. همین عامل یعنی تعصب و جمود زمامداران و مداخله روجانیان در امور سیاسی، به شکست دولت عثمانی کمک کرد. انحطاط و عقب‌نشینی سیاسی و نظامی عثمانی از سال ۱۵۶۶ آغاز گردید. لشکریان گاه و بیگاه سر به‌شورش برمی‌داشتند و سلاطین و شهریاران خود را خلع می‌کردند. ایرانیان از آشفته‌گی اوضاع استفاده کردند و بار دیگر بغداد را پس گرفتند. در سال ۱۶۲۲ سفیر انگلیس به دولت خود نوشت: «امپراتوری، مانند موجودات پیر، بر اثر چندین گرفتاری، بیمار شده است. تمامی قلمرو سلطان بر اثر فقدان عدالت و ظلم وجود، عاری از سکنه شده است. این وضع چنان شدت یافته است که در بهترین نقاط امپراتوری یعنی یونان و آناتولی ممکن است روزها سواری برود و یک‌دهکده پیدا نکند که اسب خود را در آن غذا دهد. درآمد چنان تقلیل یافته است که وسیله‌ای برای پرداخت مواجب سربازان و باز نگاهداشتن دیوان نیست.» بعلت همین ناپسانیه‌ها، حتی در قرن نوزدهم نیز عثمانی را مرد بیمار ادوپا، می‌خواندند.

تلاشهای سلطان مراد چهارم (۱۶۴۰-۱۶۲۳ میلادی) و وزیران خاندان «کوپرولو» و سیاست خشن و وحشیانه آنان، چندی «سرد بیمار اروپا» را از سرگ قطعی رهایی بخشید. نخستین وزیر کوپرولو، ظرف ۵ سال، ۳۶ هزار نفر را اعدام کرد؛ بطریق یونانی را به این گناه که در نامه خصوصی خودپیش‌بینی کرده بود که مسیحیت اسلام را مغلوب خواهد ساخت، به‌دار آویخت. ارتش، نیروی دریایی را تقویت کرد و طغیانها را موقتاً سرکوب کرد. کوپرولوی دوم، بعضی از مناطق از دست رفته را بار دیگر تصرف کرد. حتی در سال ۱۸۶۳ ترکان بار دیگر به قلب اروپا رخنه و وین را محاصره کردند. ولی این بار، ترکها که دچار ضعف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بودند به‌سختی شکست خوردند و اروپا که در راه رشد اقتصادی و اجتماعی بود، دست به‌حمله متقابل شدیدی برضد ترکان زد و ترکها را بزانو درآورد. در سال ۱۶۹۹، عثمانیها رسماً به فتوحات اتریشیها، لهستانیها، و ونیزیها و روسها گردن نهادند. از این پس، دول اروپای غربی از ترکها بی‌نی‌ناشدند.

از نیمه دوم قرن نوزدهم بیعد ترکها موقعیت نظامی خود را از کف دادند و مانند ایرانیان زیر نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب قرار گرفتند. در همان دورانی که ترکان عثمانی، بدون توجه به وضع ملل تابع، در فکر کشورگشایی، نامجویی و غارتگری بودند، در غرب، بیشتر به مسائل اقتصادی و اجتماعی و سعادت و بهروزی مردم توجه می‌کردند؛ در راه بهبود وسایل فنی و افزایش محصولات و فراورده‌های صنعتی سعی و تلاش می‌کردند. هریک از کشورهای صنعتی میکوشید از واردات بکاهد و بریزان صادرات خود بیفزاید و

طلا و ذخایر ارزی خود را بیهوده از کف ندهد و از نیروی خلاق مردم در راه بهبود وضع صنعت و کشاورزی استفاده نماید.

در حالی که در غرب به مسائل ملی و اجتماعی و اقتصادی می‌اندیشیدند، در ایران از دیرباز مخصوصاً از قرن دوازدهم هجری (قرن ۱۸ میلادی) بعد تمام فکر زمامداران متوجه دوشیدن ملت بود. انحطاط اقتصادی ایران از آغاز قرن دوازدهم، یعنی از دوران زمامداری آخرین شهریاران صفوی، آغاز گردید و در دوران قدرت نادر و بازماندگان او فشار اقتصادی به اکثریت فزونی گرفت. فقط در دوره کریم‌خان زند ۱۰ سالگی مردم نفس راحتی کشیدند؛ ولی با مرگ این شهریار مردم دوست، بار دیگر، دوران تعدی و تجاوز آغاز گردید. آقا محمدخان و بازماندگان او نیز کمترین توجهی به وضع ملت ایران نداشتند و از بیداری و رستاخیز ملل اروپایی و جریاناتی که در جوامع غربی در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی روی می‌داد یکلی بیخبر بودند چنانکه قبلاً اشاره کردیم، در اروپا از قرن پانزدهم بعد، مسائل گوناگون اقتصادی مورد توجه مردم، و زمامداران کشورها قرار گرفته بود. «در نیمه اول قرن پانزدهم، یک‌تن انگلیسی‌گنم در رساله منظومی، از این‌که انگلستان کالاهای مورد نیاز را از اسپانیا و ونیز و فلورانس وارد می‌کند اظهار تأسف می‌کند و با صراحت می‌نویسد: انگلیسها بهتر است کالاهای انگلیسی را خریداری کنند و نگذارند بازرگانان ایتالیایی چشمان ایشان را با کالاهای قلب خود خیره سازند.» کشورهای غربی برای نگاهداری غذا مدت‌ها بود از اسپانیا و ایتالیا و آلمان نمک وارد می‌کردند و برای سزهدار کردن غذاها، خریدار ادویه شرقی بودند. خزهای اروپای شرقی و پشم انگلیس و اسپانیا و پارچه‌های پشمی فلاندر و ایتالیا بازار خوبی داشت. در اواخر قرون وسطی، ذخیره‌غذاهای گوارا و لباسهای راحت، روز بروز زیادتر می‌شد؛ مثلاً ماهی نمک‌سودغذای ارزانی بود که از گندیدن نیز در امان بود. در قرن چهاردهم در شیلات سواحل بالتیک، بین دانمارک و سوئد، در این رشته ترقی فاحشی روی داد. طبق گزارش یک مسافر، شیلات بالتیک در فصل کوتاه عبور ماهیهای کوچک مخصوص آن ناحیه، سیصد هزار نفر را برای صید و نمک‌سود کردن و ساختن بشکه‌های مخصوص حمل آن ماهیها استخدام می‌کرد.

در قرن چهاردهم و قرن پانزدهم، بازرگانان غربی، ترتیبات و تشکیلات منظمتر، و بهترین سازمان تجاری خود را پدید آوردند. بهترین معرف این دوران تاریخی، شهرهای «هانسه» آتیک» و شهرهای بازرگانی ایتالیا هستند. در اتحادیه هانسه آتیک، می‌توان از شهرهای لوبک، هامبورگ، برلین و انتزیک نام برد. ولی دوران شکفتگی اقتصادی شهرهای آلمان، چندان نپایید و در میدان رقابت، بازرگانان هلند، انگلستان و پرتغال بر اتحادیه هانسه آتیک پیشی گرفتند. در اطراف مدیترانه از شهرهای ونیز، ژن، لوکا، پیزا، فلورانس، میلان و در جنوب فرانسه شهرهای ناربن، مونپلیه و ماری، و در اسپانیا بارسلن، از موقعیت اقتصادی و بازرگانی مهمی برخوردار بودند. در میان شهرهای تجاری سابق الذکر، شهر ونیز چون ستاره درخشانی خودنمایی می‌کرد. جمهوری ونیز با ساختمانهای بسیار عالی و سازمان حکومتی متمایزی که داشت، می‌توانست به تجارت، نظم و نسق بخشد. کشتیهای باریکی که بوسیله شراع و پارو حرکت می‌کردند، بتدریج از نظر فنی تکامل یافتند. در قرن پانزدهم، این کشتیها، ۲۵ تن

مهموله را جا می‌دادند. البته امروز ظرفیت کشتیهای باری را به‌واحد هزار تن می‌سنجند ولی باید در نظر داشت که کشتیهای ونیزی حامل کالاهای کم‌وزن و پربها بود. از دفاتر مربوط به اوایل قرن پانزدهم، چنین استنباط می‌گردد که تقریباً سالی ۴۵ کشتی به حمل و نقل مشغول بودند که از آن میان، چهار کشتی به فلاندر، چهار کشتی به شهر بیروت، سه کشتی به دریای سیاه، سه کشتی به اسکندریه، دو کشتی به فرانسه و دو یاسه کشتی حامل زائران به حیفای می‌رفته‌اند.»^۱

گرمی بازار تجارت به‌رواج صنعت کمک می‌کرد. در شهرهای صنعتی ایتالیا و فلاندر، صنعت پارچه‌بافی اهمیت فراوان کسب کرده بود. در کارخانه‌ها کارگران زیادی کار می‌کردند و محصول فراوانی به بازار عرضه می‌کردند، و از این راه سرمایه‌داران سود کلانی بدست می‌آوردند. در اوایل قرن چهاردهم، دوپست تن از سرمایه‌داران، پشم فلورانس را در انحصار خود داشتند، و در حدود صد هزار قطعه پارچه محصول سالانه آن بود که بوسیله سی هزار کارگر آماده بازار می‌شد. در این ایام، کار با دست انجام می‌گرفت و هنوز ماشینهایی که با قوه بخار یا فشار آب کار کنند کشف نشده بود. صنعت و تجارت بدون مؤسسات بانکی نمی‌توانست به فعالیت خود ادامه دهد. فعالیت اقتصادی بانکها در این دوره، شایان دقت است. منفعت وام بسیار زیاد بود. گاه قدرتمندان و پادشاهان ممکن بود قرضی بگیرند ولی باسوءاستفاده از قدرت، قرض خود را منکر شوند. میزان بهره در سواری، به ۲۶۶ درصد در سال می‌رسید. در سال ۱۴۲۰، دولت فلورانس کوشش بیهوده‌ای بکار برد تا حد اکثر نرخ بهره را به بیست درصد محدود کند. مصرف قرض‌گوناگون بود: پادشاهان پاپها و حکمرانان پول را برای جنگ و اداره دستگاه خود لازم داشتند، در حالی که بازرگانان پول را برای فعالیتهای بازرگانی، مسافرت و دیگر امور مربوط به شغل خود لازم و ضروری می‌شمردند، بانکداران، مثل صرافها، پول قرض می‌دادند، و از همه مهمتر ارسال پول را به نقاط دور دست تسهیل می‌کردند، و این اقدام از خطرات احتمالی که پول را در طول راه تهدید می‌کرد، جلوگیری می‌نمود.

نفوذ بانکداران بزرگ در قرن شانزدهم، فزونی گرفت؛ بطوریکه گاه سلاطین و پاپها دست نیاز بسوی آنان دراز می‌کردند. یاکوب فوگر در سال ۱۵۲۳ به شارل پنجم چنین می‌نویسد: «این نکته از روز روشنتر است که اعلیحضرت بدون کمک من نمی‌توانستند تاج امپراتوری را بر سر نهند، و من می‌توانم برای اثبات آن، اسنادی ارائه دهم که به امضای تمامی کارگزاران اعلیحضرت رسیده است. در این کار، من از منافع شخصی پیروی نکرده‌ام. اگر من از پشتیبانی خاندان سلطنتی اتریش ابا کرده و به فرانسه کمک نموده بودم، املاک وسیع و طلای فراوان را که به من تقدیم شده بود تحصیل می‌کردم. این که این کار چقدر به ضرر اعلیحضرت و خاندان سلطنتی اتریش تمام می‌شد، خود اعلیحضرت با تعقل صحیح می‌توانید دریابید.

بنابراین، در نهایت فروتنی، از اعلیحضرت تقاضا دارم، خدمات ناچیز و صمیمانه مرا

که به نفع اعلیحضرت انجام شده بخاطر آورد و دستور فرماید مبلغ هنگفت پول من باضافه سود آن، بدون تأخیر بیشتری در وجه من پرداخته شود...»^۱

در نتیجه رشد روزافزون بورژوازی و استقرار حکومت پول، سرمایه داران موقعیت اجتماعی و اقتصادی مهمی کسب کردند. روابط اجتماعی و اقتصادی طبقات، دستخوش تغییر گردید. دیگر حفظ اصول دیرین، و بقاء سرواژه نفع دنیای جدید نبود. سرمایه داران، کارگرانی می-خواستند که بتوانند، به میل خود به کاری وادارند، یا اخراجشان کنند یا به کار جدیدی بگمارند به این ترتیب، محدودیتهای کهنه طبقاتی رویه فراسوشی رفت و کسانانی که به راه و رسم مال اندوزی و کسب و تجارت آشنا بودند، می توانستند در اندک مدتی، پولدار شوند و در صف بورژواها قرار گیرند.

چنانکه قبلاً اشاره کردیم، اختراع فن چاپ و استفاده بیشتر از کاغذ، به روشن شدن افکار عمومی کمک کرد. انتشار و تعمیم صنعت چاپ، در سراسر اروپا، به مردم اصلاح طلب و ترقیخواه اسکان داد که انجیل و قودات و کتب علمی و فلسفی را به همان زبانی که مردم کوچه و بازار تکلم می کنند ترجمه کنند و در اختیار عموم قرار دهند. در نتیجه فراهم شدن این مقدمات، مردم به عوامفریبی و ریاکاری و دروغگویی پاپها، پی بردند — ویکلیف^۲ در انگلستان، و ژان هوس، در پراگ، دسایس پیشوایان مذهبی را بر ملا کردند. بالاخره در سال ۱۵۱۷ سارتین لوتر آلمانی بر بدعتها و سنن ناروایی که به دست کشیشها در عالم مسیحیت راه یافته بود، خرده گرفت و مردم را به مبارزه با آن بدعتها فراخواند. مذهب جدید به نام پروتستانی، بزودی گسترش یافت و تلاش پاپها در اثر بیداری افکار عمومی به جایی نرسید.

پس از لوتر، یک نفر فرانسوی به نام کالون، علمدار طریقت جدیدی در عالم مسیحیت شد. او نیز مانند لوتر، تنها کتاب مقدس را معتبر می شمرد و با این اقدام قدسی به جلو برمی داشت؛ در عین حال وی مانند اشاعره (در جهان اسلامی) اندیشه های ارتجاعی و زیان بخشی را تبلیغ می کرد و از جمله می گفت، تلاش و کوشش آدمی بی حاصل است. خداوند پیش از آفرینش گیتی عده ای را خوشبخت و جماعتی را بدبخت آفریده و هیچ عملی مشیت الهی را تغییر نمی دهد. کالون بدون آنکه خود متوجه باشد، راه مبارزه با شتمگران را می بست و مردم را چشم و گوش بسته در اختیار سرمایه داری نوینیان اروپا قرار می داد.

«کالون در نامه مورخ ۱۵۴۰، وام با بهره را مباح و حلال شمرد. یکی از مورخان بریتانیا، بنام تاونی^۳، بموجب همین دلایل، گفت: «کالون برای بودزدازی قرن شانزدهم همان کاری را کرد، که مادکس برای پروتلانیدیای سده نوزدهم انجام داد.»^۴

در نتیجه انتشار کتب و رسالات، زمینه برای اصلاحات مذهبی فراهم شد. در انگلستان، آلمان و کشورهای اسکاندیناوی، در پناه حمایت سلاطین، ثروتهای کلیسا که

۱. همان. ص ۲۷۱-۲۶۸.

2. Wyclif

3. Tawney

۴. تاریخ اقتصادی (بررسی در روابط نهادی...), پیشین. ص ۲۳.

از راه‌های نامشروع و با استفاده از جهل و بیخبری مردم فراهم شده بود، بصورت اسوا
غیرمذهبی درآمد و بیش از پیش در اختیار مردم قرار گرفت.

غیر از عواملی که نام بردیم، کشف آمریکا توسط کریستف کلمب (۱۴۹۲) کشف راه
هندوستان از طریق دماغه امیدنیک، توسط واسکوداگاما (۱۴۹۸) کشف مشرق زمین و سیبری
که کم کم به کاوش و جستجوی آن می پرداختند، سبب پیروزیها و موفقیت‌های بزرگی در
حیات اقتصادی غرب گردید. از این تاریخ، اندک اندک؛ شرق در مقابل غرب شروع
به عقب نشینی می کند و سیادت و قدرت دیرین خود را از دست می دهد.

در اواخر قرون وسطی، در نتیجه تکامل فن دریانوردی و استفاده از قطب نما، سفر-
های دور و دراز بدون بیم و هراس امکان پذیر گردید. سفینه سازان در نتیجه تجربه و ممارست،
به ساختن کشتیهای بادبانی سریع و سبک توفیق یافتند. این سفینه ها که به قطب نما مجهز بودند
«کاراول» نامیده می شدند. حداکثر طول کاراول ۳ متر بود، اما سهولت رانده می شد، و
سرعتش در آن عصر، رضایت بخش بود. در یک ساعت ۱ کیلومتر را طی می کرد. و با داشتن
کنارهای بلند می توانست، با امواج بلند اقیانوس مقابله نماید. سیاحان پرتغالی و کریستف-
کلمب سفرهای تاریخی خود را با این کشتی آغاز کردند.

ناگفته نگذاریم که صنعت کشتی‌سازی با رشد جنبش بورژوازی، روز بروز، در انگلستان و فرانسه، ارزش و اهمیت بیشتری کسب می‌کرد. در زمان وفات کلبر، عده سفاین فرانسه به ۲۷۶ می‌رسید که اکثر آنها تجاری و بعضی جنگی بودند این کشتی‌ها بوسیله محرومترین طبقات اجتماعی، یعنی غلامان یا محکومان قضائی که به کار پاروزدن محکوم بودند، حرکت می‌کرد. کلبر تأکید کرده بود مجرمها را بیشتر به خدمت در کشتی محکوم کنند و آن تیره‌بختان مجبور بودند شب و روز باتنی عربان و غذایی ناچیز بر سر کار باشند.

در قرون وسطی، مناسبات بازرگانی اروپا با شرق بدشواری صورت می‌گرفت. راههای بزرگ کاروانرو در اختیار اعراب بود. و آنان با گرفتن حق راه‌داری کلان، کالاهای گوناگون را از سواحل مدیترانه به هندوستان و سایر کشورها می‌رسانیدند، و محصولات مختلف را هشت تا ده برابر، گرانتر از آنچه می‌خریدند بفروش می‌رسانیدند. ترکهای عثمانی نیز در دوران قدرت خود، از هیچ برنامه اقتصادی عاقلانه‌ای پیروی نمی‌کردند و به همین علت، به تجارت بین دو قاره، لطمه‌ای بزرگ وارد می‌ساختند. در نتیجه این سخت‌گیریها، بازرگانان اروپایی همواره در صدد بودند راه تازه‌ای به هند پیدا کنند. پرتغالیان در این راه، دشوار پیشقدم شدند و دیاز پس از عبور از سواحل افریقای جنوبی، به دماغه امید نیک رسید (۱۴۸۴)، و پس از او واسکو دوگاما، پرتغالی دیگر، افریقا را از طریق اقیانوس هند، دور زد و به کرانه‌های هندوستان راه یافت (۱۴۹۸)، پرتغالیان از این زمان، به غارت هندوستان پرداختند و از آنجا کالاهای گوناگون چون ادویه، خاک طلا، عاج و سنگهای گرانبها و نسوجات ابریشمی با خود می‌بردند.

در این میدان رقابت بازرگانان غرب باطرزی وحشیانه از هندوستان بیرون رانده شدند. واسکو دوگاما که فرمانده بیست کشتی بود، در سال ۱۵۰۲، در مقابل کالیکوت، به سفاین اعراب که بار برنج داشت، برخورد، و فرمان داد تا دست و گوش و بینی عمله و کارکنان کشتی را که هشتصد نفر بودند قطع کنند. آنگاه آسیب‌یافتگان را به کشتیها باز گردانیدند و آنها را آتش زدند. چند سال قبل از این کشف بزرگ، کریستف کلمب در سال ۱۴۹۳، آمریکا را کشف کرده بود. تمام اراضی کشف شده توسط کلمب مستملکه پادشاه اسپانیا خوانده شد. کلمب به کشف نوین خود واقف نبود. مسافر دیگری از اهالی فلورانس به نام «امریک وِسپوس» معلوم داشت که کلمب جهان تازه‌ای کشف کرده است.

در سال ۱۵۱۹ ماژلان از مردم پرتغال به دستور پادشاه اسپانیا، به اولین سفر دور زمین پرداخت و در دسامبر ۱۵۲۲ به اسپانیا بازگشت. با کشف آمریکا، سیاست مستعمراتی اروپاییان وسعت بیشتری گرفت. مکزیک و پرو و دیگر مناطق مورد تجاوز اروپاییان قرار گرفت.

تصرف و غارت اراضی جدید، شروع ایجاد مستعمرات اروپایی و استثمار وحشیانه ملل مستعمره بوسیله اروپاییان بشمار می‌رود. ثروت عظیمی که اینک بطور مدام از مستعمرات به اروپا سرازیر می‌شد، تکامل اقتصاد سرمایه‌داری اروپا را تسریع کرد.^۲

اکتشافات جغرافیایی، و کشف قاره‌ها و تمدنها و فرهنگهای گوناگون و آشنایی با

1. Dias

۲. دیک، تاریخ قرون وسطی، پیشین، ص ۱۸۴-۱۸۵؛ سرالله فلسفی، تاریخ قرون جدید، ص ۱۱ به بعد.

حیوانات و نباتات و محصولات و مصنوعات تازه، حس کنجکاوی بشر را تحریک کرد. کرویّت زمین که بنابه عقیده روحانیان مسیحی امری محال، نامعقول و مخالف علم و مذهب بود، در اثر اکتشافات جدید جغرافیایی و مطالعات دانشمندان به حقیقت پیوست. در نتیجه این پیروزیهای سیاسی و اقتصادی، جنبش نوینیان بورژوازی غرب، روزبروز، وسعت و اهمیت بیشتری کسب کرد.

از قرن پانزدهم به بعد، به قول آندره بیتر: «مشرق زمین محور تجارت‌ها بدست مغرب زمین سپرد. در نتیجه ایتالیا به انحطاط و تنزل روی نهاد، و برعکس، کشورهای شبه جزیره ایبری (اسپانیا و پرتغال) و کشورهای باختری به پیشرفت و عمران نایل آمدند؛ نظیر اسپانیا، پرتغال، فرانسه و انگلستان. تمدن بهمراه تجارت بزرگ، از جنوب بسوی شمال و از مشرق به مغرب، انتقال پذیرفت.

این دگرگونیها منجر به تحول کامل جهان بینی و به دگرگونی روحیات گردید. مشرق زمین، کشور آفتاب، کشور رؤیا و احلام، کشور هزارویک شب و کشور تجمل و طنطنه و جلال بود؛ تجارت بزرگ ترون میانه، بیشتر مبتنی بر ماکولات تجملی یعنی ادویه و جزاینها بود، ولی در غرب، فکر سعی و عمل با زندگی اقتصادی در آمیخت، تجارت سواد غیر ضروری و تجملی، جای خود را به تجارت بزرگ، و دادوستد فلزات قیمتی، ماکولات و مصنوعات کارخانه‌ها سپرد.

همراه با انقلاب تجاری و بازرگانی، انقلاب پولی نیز بوقوع پیوست. پس از کشف جهان نو، بتوسط کلمب، و غارت وحشیانه کشورهای جهان نو، نظیر «پرو»، کشتیهای اسپانیایی از این نواحی گنجهای گرانبهایی با خود آوردند.

نتیجه این غارتگری در کشورهای ذینفع، پیدایش تورم فلزی بود، به این معنی که میزان پول خیلی بیشتر از آنچه تولید ثروتها و خدمات بتواند افزایش یابد، کثرت می‌یابد. نتیجه آن، افزایش قیمت‌های این ثروتها و این خدمات بود. برخی برآنند که قیمت‌ها بطور متوسط، در ظرف نیم قرن، پنج مرتبه افزایش یافت. و این تورم به نفع بدهکادان تمام شد یعنی به نفع مقاطعه کاران و کارفرمایان (بورژواها): زیرا برای پرداختن به ایجاد کارگاه، همیشه باید نخبت به‌دام گرفتن پرداخت؛ و تورم برای بدهکار موجب می‌شود که پولی به طلبکار خود باز دهد که ارزش آن تقلیل پذیرفته است. ولی بالعکس؛ تورم به زیان بستانکاران، نظیر نجیبان صاحبان اسلک و بستانکاران دارای بهره‌سالکانه بانرخ معین و میزان ثابت، تمام می‌گردد. از جانب دیگر، بالا رفتن قیمت‌ها به طبقات مزدور و مزد بگیر که عوایدشان قبلاً تعیین و تثبیت گشته بود، گزند رسانید. این تنزل دستمزدها به سود صاحبان کارگاهها تمام شد. در جریان تورم زروسیم، انقلاب فنی بوقوع پیوست. برای انقلاب فنی، ماشین و ماشین و سرمایه ضرورت اساسی دارد. بر اثر بسط و توسعه کار ماشینی و مکانیکی، کارگاههای خصوصی پدید آمد که در آن، کار مدیریت از کار دستی جدا بود.»^۱

به این ترتیب، با گذشت زمان و تغییر زیربنای اقتصادی، روبنای سیاسی و قضائی و

اداری به نفع سرمایه‌داری دگرگون‌گردید. سرمایه‌داری برای تثبیت موقعیت خود، قدمهایی در راه ترقی و پیشرفت ملل برداشت؛ به تقویت ملیتها و احیاء زبان و ادبیات محلی همت گماشت. دولتهای جدید و متمرکز این دوران در پناه قدرت سلاطین، با بقایای فئودالیسم بمبارزه پرداختند، و فرمانروایی پول را بانفو قانون منع وام با بهره، استحکام بخشیدند. در این دوره، سلاطین و فرمانروایان زیر نفوذ سرمایه‌داران بودند؛ چنانکه شارل کن در پرتو حمایت صرافان اتریشی، تاج شاهی بر سر نهاد.

درحالی که سرمایه‌داری قدم بقدم پیشروی می‌کرد، فئودالیسم سنگرهای خود را در دهات از دست می‌داد. احتیاج به پول، مالک فئودال را مجبور می‌کند که اسلاک خود را به بورژواهای ثروتمند بفروشد و از حقوق و امتیازات دیرین صرفنظر کند. از قرن شانزدهم بعد، اروپا گامهایی بسوی اقتصاد تنظیم شده برمی‌دارد. بنظر آندره پیترو: اقتصاد عصر رنسانس و قرن هفدهم شاید بتوان گفت که اقتصادی است در آن واحد، هم ملی و هم هنری.^۱

فیلیسین شاله، ضمن توصیف عصر رنسانس، می‌نویسد: «در این دوره، زمین مانند سابق، مرکز عالم نیست بلکه، سیاره کوچکی است که پیمودن دور آن با کمک قطبنا امکان پذیر است. ارتباط بین ملل بیشتر شده است و بر اثر کشف قاره جدید، اطلاعات بشر توسعه یافته است. فرهنگ عمومی، روز بروز، دامنه‌دارتر می‌شود. دانشمندان به آسختن زبان یونانی و زبانهای شرقی همت می‌گمارند. آثار تمدنهای قدیم مورد مطالعه قرار می‌گیرد. حسن انتقاد و تشخیص آثار و نوشته‌های خوب از بد، در مردم تقویت می‌شود و در نتیجه توسعه این فکر و تفسیر صحیح آیات کتاب مقدس، مقداری از رسوم متداوله کلیسای کاتولیک به دور انداخته می‌شود.

اکتشاف سرزمینهای جدید، کمک بزرگی به توسعه بازرگانی دریایی کرد. اسپانیولیا، پرتغالها و پس از آنها هلندیها، انگلیسیها و فرانسویها، پنبه و ابریشم و ادویه و قند را که جزو مواد حیاتی روزانه است و مواد دیگر را از نقاط دوردست، بمنظور معامله، حمل می‌کردند. بومیهای مستعمرات از حقوق مالکیت و تمول خانوادگی خود محروم و به بیگاری و اعمال شاقه گماشته می‌شدند. دانشمند اقتصاد آلمانی، به نام و. سوبارت^۲ (متولد ۱۸۶۳) می‌نویسد: «ادایی ما به بهای معدوم شدن نژادهای بشری تأمین شده و نهال سرسبز زندگی ما، با خون ملت‌های دیگر آبیاری شده و فقط بخاطر ماست که سرزمینهای وسیع از جمعیت خالی گشته است.»

در نتیجه غارت و تصرف گنجهای بومیان و استخراج معادن مکزیک و پرو، سیل طلا و نقره بسوی اروپا سرازیر شد. در نتیجه، مقدار اسکناس در جریان، بطرز شگفت‌آوری، افزایش یافت؛ قیمت‌ها بالا رفت و زندگی برای طبقه فقیر، غیرقابل تحمل شد. بسیاری از کشاورزان، صنعتگران و شهرنشینان در مقابل پول کمی، تنها منزل خود را، به رهن می‌گذاشتند و چون سر موعد قادر به پرداخت وام خود نبودند، اسلاک روستایی و منازل شهری، کم کم،

۱. دک. همان، ص ۳۸-۳۷.

۲. [Werner] Sombart؛ تلفظ صحیح آلمانی؛ زومبارت.

به دست صاحبان سرمایه می افتاد. در این دوره، هر شخص گمنامی با قدرت پول، می توانست در عالیترین طبقات اجتماعی قواد گیرد. در این دوره، کلیسای خدمت سرمایه داری درآمد. رنسانس بیکاری و عدم فعالیت صومعه نشینان را نکوهش کرد و برخلاف گذشتگان، وام با منفعت را یکی از درآمدهای مشروع بشمار آورد.^۱

در قرن شانزدهم، مکتب مرکانتیلیسم^۲ ظهور کرد. پیروان این مکتب معتقد بودند که فلزات گرانبها ثروت اساسی کشورها را تشکیل می دهد. این اصطلاح از واژه ایتالیایی Mercante به معنی سوداگر، گرفته شده است.

در فرانسه، ژان بودن و عده‌ای دیگر، و در انگلستان، توماس گرشام^۳ نماینده این مکتب بودند. گرشام، در باب پول، قانونی دارد که بر اساس آن، در یک کشور، زمانی که دو نوع پول در جریان باشد؛ یکی خوب و دیگری بد، پول بد پول خوب را از جریان خارج و طرد می کند؛ به این دلیل که افراد مردم پول خوب را ذخیره می کنند (مثلاً پول طلا را) و با شتاب پول بد را به جریان و گردش می اندازند (مثلاً نقره یا در عصر ما اسکناس را).

این سیاست در فرانسه به همت سولی، وزیر هائری چهارم، و کلبیر، وزیر لوثی چهاردهم، و در انگلستان بتوسط الیزابت بزرگ و کراسول و دیگران، مرحله اجرا درآمد.

هدف این سیاست اقتصادی، کمک به پیشرفت صنعت و تجارت و افزایش نیروی ملی بود. شارل دهم از مالستروا^۴ علت تورم و بالا رفتن قیمتها را سؤال کرد. وی گفت: گرانی قیمتها، که در آن دوران سخت بیداد می کرد، نتیجه سیاست غلط دستگاه سلطنت است (یعنی مخارج پادشاه و اعیان و اشراف و بذل و بخششها و اسراف کاریها و غیره). (۱۵۶۴).

دو سال بعد، ژان بودن در این باره، نوشت: «بالا رفتن قیمتها اصولاً منوط به سیاست نادرست مالی نیست بلکه علتی خارجی دارد که عبارت است از هجوم طلا و نقره از جهان نو. همین نظریه منشاء نظریه به اصطلاح کمی^۵ است که برطبق آن، سطح عمومی قیمتها به مقتضیات کمیت پول در گردش تغییر می کند.

آیین سوداگران، که محصول جنبش جدید سرمایه داری در غرب بود، می گفت که پول، ثروت حقیقی یا ثروت اساسی و عمده را تشکیل می دهد؛ زیرا طلا و نقره ثروت‌های پاینده اند؛ ولی اموال که ما با آنها اسرار معاش می کنیم، دیرپا زود، راه زوال می سپرند. پیروان این سیاست، در دولتها، سعی می کردند وسایلی برانگیزند تا صادرات بر واردات فزونی گیرد. و بعضی کشورها، چون اسپانیا، سعی می کردند از خروج فلزات گرانبها از مرزها جلوگیری کنند. ولی این تلاش نتوانست جلو قاچاق را بگیرد، و انبوه ثروت نازا و بیجاصل، که از جهان نو دریافت می کرد، به رشد تولید ملی آن کشور کمک نکرد.

انعطاف پذیرترین وسایل و طرق، راههای مبتنی بر سیاست حمایتی دولت: یعنی حقوق گمرکی، تحدید واردات و مختلف کالاها، خارجی، اعطای کمکهای مالی به صادرکنندگان و

۱. تاریخ مالکیت، پیشین. ص ۵۷-۵۴ (به اختصار).

2. Mercantilisme 3. Thomas Gresham

4. Malestroit 5. Quantitative

غیره بود. در انگلستان، این سیاست در راه تقویت نیروی دریایی ملی مورد توجه قرار گرفت، و نتایج مثبتی ببار آورد. در سال ۱۶۰۰، کراسول قانون دریانوردی را برقرار کرد و در پناه آن، نیروی دریایی انگلستان احتیاجی به بحریه هلند نداشت بلکه حمل و نقل کلیه کالا-های وارداتی و صادراتی با ناوگان انگلیس صورت می‌گرفت.

در فرانسه، همین سیاست، با روشی ملایمتر، توسط ریشلیو دنبال شد و بحریه فرانسه تقویت گردید. در زمینه داخلی، پیروان این سیاست از تولیدات ملی حمایت می‌کردند و با اعطای کمکهای مالی، صنایع نوزاد و صنایع اساسی کشور، نظیر پارچه‌بافی، را تقویت می‌کردند.

کلیبر، وزیر لوئی چهاردهم، در راه صنعتی کردن فرانسه، تلاش بسیار کرد. در آغاز قرن هفدهم، دولت فرانسه مانند دولت انگلیس، با تقویت ناوگان و ایجاد شرکتهای بزرگ کشتیرانی، به سیاست توسعه طلبی و استعماری خود وسعت بخشید و سعی کرد کشورهایی را زیر سلطه استعماری خود درآورد تا بتواند مواد خام مورد نیاز را از آنها به قیمت ارزان خریداری نماید، و کالا و مصنوعات فرانسه را در بازارهای مستعمرات بفروشد.^۱

پیرروسو سیر تکاملی علم و صنعت را، در غرب، چنین توصیف می‌کند: «قرون وسطی، افتان و خیزان، بد یا خوب، در فواصل بادها و طوفانها، و در بین هجوسها و قحطیها و حمله امراض و آگیردار و انواع تاخت و تازها و قتل و غارتها، با سرعتی که هرآن در حال افزایش بود، ترقیات بزرگی نصیب معماری و فن فلزکاری کرد؛ قوای محرک طبیعی را تحت اراده و مورد استفاده بشر قرار داد؛ با نهایت دقت و فعالیت، در آزادی مادی غلامان و رعایا کوشید. رواج کار چاپ و فن کاغذسازی پیشقدم آزادی فکری دوحی برای این طبقه شد، در حالی که اختراع ساعت مکانیکی چنین نوید می‌داد که با پیدایش سردانی از قبیل فرانسیس بیکن، گالیله و دکارت و نیوتون بزودی آزادی فرهنگی، نیز برای همه تأمین خواهد شد.»^۲

سپس در صفحات بعد، پیرروسو سیر تدریجی و تکاملی فنون را در غرب بیان می‌کند، و اعلام می‌دارد که «بعد از دوران درخشان اسکندریه، دکارت، آن نابغه واقعی و انقلابی، پیشنهاد کرد که مدارس فنی و مهندسی بوجود آید؛ یعنی مدارسی که در آنها فنون و صنایع را نه فقط بصورت دستورات عملهای ساده و تجربی بلکه همچون رشته مفصلی از مواد استعمال علوم، به شاگردان بیاموزند.

یکی از دلایل اساسی ما براین که از ابتدای قرن پانزدهم، پیشرفت فنون و صنایع موجب پیشرفت تمدن اروپایی گردید، این است که در آن اوقات، برای اهل صنعت احترام بسیار قابل بودند و ایشان را معزز می‌داشتند. بهترین صنعتگران مورد توجه بودند و پادشاهان اروپایی کوشش می‌کردند که ایشان را از یکدیگر بریابند. کارگران متخصص شیشه سازی، توپریزان، استادان ضرب مسکوکات و سازندگان بنادر، از کشوری به کشور دیگر، می‌رفتند و معلومات خود را در معرض استفاده قرار می‌دادند.

۱. رك: تادریخ اقتصادی (بررسی در روابط اهدامی...)، پیشین، ص ۳۸-۴۲.

۲. تادریخ صنایع و اختراعات، پیشین، ص ۱۶۸-۱۶۷.

کتابهای مهمی که دربارهٔ مسائل فنی نوشته می‌شد نیز، بهمین اندازه، شهرت داشت. در اواسط قرن پانزدهم میلادی، در شهر نورمبرگ، کارخانه‌های تولید آهن سفید وجود داشت و مخصوصاً در سال ۱۵۰۲ که در این شهر، ماشین ورقه کردن فلزات را اختراع کردند، این صنعت توسعهٔ بسیار یافت. در حدود همین اوقات، دستگاه ضرب مسکوکات مورد بهره‌برداری قرارگرفت (سال ۱۵۳۰)، و چندی بعد، ماشین حدیده برای ساختن سیمهای فلزی پیدا شد (سال ۱۵۷۸). بر همهٔ این اختراعات باید دستگاه انتقال حرکت ماشینها را، که برای تبدیل حرکت مستقیم به حرکت دورانی و بالعکس بکار می‌رود، افزود. این اختراع مهم را، در ابتدا فقط در چرخ نساجی و ماشین حدیده و انواع تلمبه بکار بردند، اما بعدها وقتی که موتور بطور قطع اختراع شد و مورد بهره‌برداری قرارگرفت، نقش بسیار اساسی را در پیشرفت صنعت بعهدہ گرفت. در همین اوقات، کار پشم‌ریسی در انگلستان توسعه یافت و بتدریج رواج آن بیشتر شد. اعیان و خوانین زمینهای زراعتی خود را به سراع تبدیل کردند تا تربیت احشام و مخصوصاً گوسفند را ترقی دهند.

اگر قول لوئیس همفورد را باور کنیم، باید بر این فهرست، اختراع تلمبه آتش نشانی (سال ۱۵۱۸)، اختراع ماشین برش علوفه (۱۵۲۴) اختراع کشتیهای پرده‌دار (۱۵۳۴)، اختراع پل معلق (۱۵۵۰)، اختراع مدادهای با منگرسری (۱۵۶۵) و بالاخره اختراع تلمبه‌هایی که با نیروی جذر و مد دریا کار می‌کرده‌اند (۱۵۹۸) و غیره را نیز افزود.

و فوروق العادهٔ این نوع اختراعات، که بیش و کم خالی از اهمیت بوده و فقط زادهٔ الهامات و احتیاجات زمان هستند، وقتی بیشتر به نظر ما متفرق و ناهماهنگ می‌آیند که در نظر بگیریم که صرفنظر از کارهای مفیدسزبور، یک سلسله فعالیت‌های نامعقول نظیر جستجوهای مربوط به حرکت ابدی و تهیهٔ کیمیا و آب زندگی و غیره انجام می‌گرفت.

در انتهای قرن پانزدهم، پیشرفت سرمایه‌داری، بنحؤ مقاومت ناپذیری، ادامه یافت. مؤسسات بسیار قوی بهره‌برداری صنعتی تشکیل شد. در انگلستان، همچون فرانسه و هلند، سرمایه‌دار که شخصیت اصلی و مرکزی همهٔ این بنگاهها محسوب می‌شد، سردی بود سرد و خشک و حسابگر که در تهیهٔ قراردادها نهایت دقت ممکن را بکار می‌برد، و هوش و فراست عملی او درست در قطب مخالف افکار عرفانی زمان و مجادلات ماوراء الطبیعه قرار داشت، و ثابت می‌کرد که فقط صنعت دادای فایده و تأثیر در زندگی آدمی می‌باشد.

دکارت، همچون گالیله، بر این عقیده بود که اگر مایل به شناسایی کامل قوانین هستیم، باید بتوانیم همهٔ آنها را بصورت ریاضی بیان کنیم. تنها وسیلهٔ ممکن برای اکتشاف، آن است که به طبیعت نزدیک شویم؛ مشاهده کنیم، اندازه بگیریم، یادداشت کنیم و مقایسه نماییم. و این همان است که سردانی از قبیل ژیلبر، گالیله، هاروی و هوک خوب فهمیدند و به مرحلهٔ اجرا درآوردند، و همان است که بالاخره، به دست توانای نیوتون، به صورت قطعی ریاضی درآمد و از عهد وی بعهد، می‌توانیم بعثت دانش تجربی را در جهان قطعی و مسلم بدانیم.^۱

از جمله علومی که پس از پایان فنودالیزم و در دوران رشد بورژوازی، مورد توجه

قرار گرفت، علم اقتصاد است. به قول ادسون برک، با استقرار اصول سرمایه‌داری، «عصر سلحشوران گذشته است؛ عصر سفسطه‌گران، اقتصاد دانان و حسابگران، جانشین آن شده است.»

اکنون ببینیم، صاحب‌نظران در تعریف علم اقتصاد، چه می‌گویند.

«علم اقتصاد عبارت از بررسی روشهایی است که بشر با وسیله یا بدون وسیله پول، برای بکار بردن منابع کمیاب تولید، بمنظور تولید کالا و خدمات در طی زمان، و همچنین برای توزیع کالاها و خدمات بین افراد و گروهها در جامعه، بمنظور مصرف در حال و آینده، انتخاب می‌کند.»^۱

۱. مسائل اساسی اقتصاد جامعه را می‌توان، چنین تشریح کرد: «بین انواع کالاها و خدماتی که جامعه بدان نیازمند است، چه کالاها و خدماتی و از هر یک چه مقدار باید تولید شود؟

۲. چگونه جامعه عوامل تولید ثروت (زمین، کار، سرمایه و غیره) را برای تولید هر یک از کالاها ترکیب کند؟ چه روشی برای تولید بکار برد؟ مثلاً در تولید گندم، آیا روش کشت عمقی را اختیار کنند، یعنی تعداد بیشتری کارگر در سطح محدود زمین بکار وادارد یا ترتیب کشت سطحی را؛ یعنی بروست زمینی که هر کارگر بطور نسبی کشت می‌کند، پیدرآید؟

۳. کالاها و خدمات برای چه کسانی تولید شود؛ به عبارت دیگر، محصول ملی چگونه بین افراد جامعه، بتناسب کار و استعداد و مالکیت آنان، توزیع شود؟»^۲

در جریان فعالیتهای گوناگون اقتصادی، مصرف‌کننده نقش مهمی دارد. مصرف‌کننده با توجهی که به کالاهای مختلف می‌کند، در بازار قیمتها، انواع کالاها و عوامل دیگر اثر می‌گذارد.

«مصرف‌کننده حاکم است و تصمیم او از راه بازار و قیمتها، انواع کالاهایی که باید تولید شود و روش تولید آنها و طرز توزیع ثروت بین افراد جامعه را مشخص می‌سازد. اگر درآمد مردم در منطقه‌ای از کشور بالا رود و تصمیم بگیرند گوشت بیشتر و سیب زمینی کمتر مصرف کنند، باید زمینهای زیر کشت سیب زمینی کاهش یابد، و زمین برای تولید علوفه و دامداری افزایش پیدا کند، و قسمتی از زمین و کار و سرمایه از تولید سیب زمینی به تولید گوشت منتقل شود. آیا این تغییر به امر و دستور دولت آن منطقه صورت می‌گیرد؟ هرگز. طرز عملی شدن این تغییر چنین است: مصرف‌کنندگان شروع می‌کنند گوشت بیشتر و سیب زمینی کمتر می‌خرند. این امر باعث می‌شود که قیمت گوشت در بازار بالا رود و قیمت سیب زمینی پایین آید. منفعت سیب زمینی کار، کم می‌شود، و منفعت گاودار و حشم‌دار ترقی می‌کند، مزد کارگران در حشم‌داری بالا می‌رود و در کشت سیب زمینی تنزل می‌کند و بدین ترتیب، زمین و کار و سرمایه از فعالیت تولید سیب زمینی به فعالیت تولید گوشت منتقل می‌شود.»^۳

۱. هل سامولسن، اقتصاد. ترجمه حسین پیرنیا، ج ۱، ص ۶.

۲. همان، ص ۱۰۱-۱۰۰.

۳. همان: ۱۰۲-۱۰۱ (به اختصار).

جمعیت

از نظر اقتصادی، جمعیت هر جامعه به دو گروه عمده فعال و غیرفعال تقسیم می‌شود: جمعیت فعال، شامل کلیه افراد متشکل از زنان و مردان دارای سن فعالیت یا بطور کلی جمعیت آماده فعالیت و تولید محصول و درآمد ثروت است؛ اعم از این که به کار اشتغال داشته و در تولید شرکت کنند یا بعلل اقتصادی، وقتی بطور موقت یاداظم، بیکار بمانند.

جمعیت دارای سن فعالیت، همان بزرگسالان دارای سن بین ۱۵ تا ۶۵ سال است، اما در کشورهای پیشرفته که تعلیمات اجباری تا ۱۶ یا حتی گاهی تا ۱۸ سالگی ادامه دارد، سن آغاز فعالیت از ۱۶ یا ۱۸ سالگی آغاز می‌شود. و از جانب دیگر در این کشورها، بتدریج، سن بازنشستگی یا پایان فعالیت، به ۶۰ سالگی تقلیل می‌یابد. جمعیت فعال شاغل، شامل آن عده از جمعیت فعال می‌شود که به کار و فعالیت اقتصادی اشتغال دارند. از این عده، بعضی در چارچوب مؤسسات مختلف، بحساب کارفرمایان، کار می‌کنند و بعضی دیگر از قبیل پیشه‌وران و صاحبان مشاغل آزاد (مثل وکلای دادگستری، و پزشکان و غیر آن) مستقلًا و بحساب خود، فعالیت می‌کنند.

گروه اول، مزد و حقوق بگیران و گروه دوم، کارکنان مستقل یا صاحبان مشاغل آزاد را در جمعیت فعال شاغل تشکیل می‌دهند، و یا در مؤسسات بعنوان کارآموز بدون مزد، به کار اشتغال دارند. کارکنان به دو گروه کلی دیگر یعنی کارکنان ساده و کارکنان حرفه‌ای تقسیم می‌شوند.

در ایران، ماده ۲۲ قانون کار (مصوب ۲۶ اسفند ۱۳۳۷) کارکنان را از نظر شغلی و مهارت و تخصص، به شش طبقه کارگر ساده، کارگر درجه سه، کارگر درجه دو، کارگر درجه یک، استادکار، و سراستادکار تقسیم نموده است. سازمان بین‌المللی کار بجای گروه‌های بالا کارگران را به کارگران ساده، نیمه‌ماهر، ماهر، استادکار، صنعتگران، تکنیسینها و متخصصان تقسیم کرده است.

رونق اقتصادی: بطور کلی، وقتی کمیته‌های اقتصادی اعم از کمیته‌های «حقیقی» از قبیل سطح اشتغال، عوامل تولید یعنی سرمایه، زمین، نیروی انسانی و میزان معاملات سطح تولید، مصرف و سرمایه‌گذاریها، همچنین کمیته‌های «پولی» مثل بهای عوامل تولید و بنابراین درآمدها، قیمت محصولات، مقدار و سرعت گردش پول، سطح اعتبارات و میزان معاملات روی محصولات و اوراق و اسناد بهادار، روی به افزایش گذاشته و جهت صعودی پیداکنند، می‌گویند اقتصاد جامعه سیر رونق را می‌گذراند.

اگر در جامعه‌ای، عوامل تولید، یعنی سرمایه، زمین و نیروی انسانی، استعمال نشده و به مقدار قابل ملاحظه‌ای وجود داشته باشد، چون کلیه منابع و امکانات جامعه بکار گرفته نشده و بین کل منابع جامعه و استعمال آنها اختلاف و عدم تعادلی وجود دارد، می‌توان گفت که رونق اقتصادی وجود ندارد.

در جریان رونق اقتصادی، تمام نیروهای فعال و بیکار جامعه، بویژه نیروی انسانی، در شرایط مطلوبی بکار گرفته می‌شوند. همانطور که قبلاً دیدیم، در هر جامعه، همیشه قسمتی از نیروی انسانی موجود یا صحیحتر بگوییم، عده‌ای از جمعیت فعال، مثل جوانان علی و

مريض یا کارگران در حال تغییر شغل و محل کار و غیر آن، نمی‌توانند به کار مشغول شوند، از این جهت، در صورت اشتغال نیروی انسانی به نسبت ۹۷٪، می‌گویند اشتغال کامل برقرار است.

ارزش اقتصادی جمعیت: در تمام ادوار تاریخی، جمعیت یکی از عوامل اساسی تولید و فعالیتهای گوناگون اقتصادی و اجتماعی است: «هر فرد ساکن کشوری مصرف کننده است و چون به سن کار کردن رسید، در شمار تولید کنندگان بالفعل یا بالقوه درمی‌آید. برای بررسی تأثیرات جمعیت در اقتصاد یک کشور، کافی نیست که تنها تعداد نفوس را در نظر بگیریم؛ افزایش یا کاهش جمعیت و آهنگ آن، ساختمان جمعیت، یعنی درصد کودکان، جمعیت فعال و سالخوردهگان در کل تعداد نفوس و همچنین مقایسه جمعیت با فضائی که در آن زندگی می‌کنند (یعنی مساحت هر کشور) واجد اهمیت بسیار است. البته نباید فراموش کرد که تعداد نفوس نیز در هر کشور، یکی از عوامل اصلی ثروت و قدرت ملی بشمار می‌رود.»^۱

در دوره قرون وسطی، در سالهایی که امنیت و آرامش در سراسر کشور حکومت می‌کرد و وضع اقتصادی و طبیعی رضایتبخش بود، جمعیت بکندی، رویه فزونی می‌نهاد. عدم توجه عمومی به مسائل بهداشتی، سبب می‌شد که تعداد زیادی از نوزادان و کودکان بعلت نبودن پزشک و دارو، در اثر ابتلا به آبله، اسهال و دیگر بیماریها درگذرند، و فقط افراد قوی و سالم قادر بودند که از حمله میکروبیهای گوناگون، جان به سلامت برند. ولی از قرن نوزدهم پیچید، در نتیجه کشفیات طبی، و آشنایی مردم به مسائل بهداشتی، روز بروز، از سرگ و میر کاسته شد و جمعیت، مخصوصاً در کشورهای پیشرفته، رویه افزایش نهاد. «از ۱۸۴۶ تا ۱۹۴۶، جمعیت بریتانیا، آلمان و ایتالیا دو برابر شد، و جمعیت ایالات متحده امریکا شش برابر افزایش یافت. در همین مدت، تعداد نفوس کره زمین، کمی بیشتر از دو برابر شد.»^۲

«اگر جمعیت کشوری در حال سکون باشد، خانه‌هایی که پدران در آن زندگی می‌کنند، برای سکونت فرزندان کافی است. صنایع و وسایل تولیدی که یک نسل را بکار مشغول می‌کند، برای اشتغال نسل دیگر کفایت دارد. فقط در صورت بروز و پیدایش سلیقه‌ها و تمایلات جدید و یا شیوه‌های نوین تولید، ممکن است تغییراتی در اقتصاد بوقوع پیوندد و سرمایه‌گذاری تازه تحقق یابد. صرفنظر از این نوع تقاضا که بستگی به ابتکارات اقتصادی دارد، مرمت و نگاهداری ساختمانها و وسایل تولیدی موجود، برای ادامه زندگی و فعالیت کافی است. بناچار، صنعت ساختمان و سایر واحدهایی که سواد کالاهای مداوم هستند فعالیت محدود خواهند داشت.»

در صورت افزایش نفوس، برای آنکه سطح زندگی کاهش نیابد، باید بموازات ازدیاد جمعیت، تولید را نیز افزایش داد. برای ۱۱۰ میلیون نفوس بجای صد میلیون (در صورتی که سطح زندگی را ثابت فرض کنیم) باید تولید کالاهای مصرفی، چون خوراک و پوشاک،

۱. اصول علم اقتصاد، پیشین. ص ۳۲-۳۶.

۲. همان. ص ۳۲.